

نگاهی به اوضاع کنونی ایران

ناصر

ایدئولوگ های کذابی است . حال آنکه در مرکز مسائل جنبش کارگری ایران دوماهه اساسی وجود داشت که می بایست آگاهانه (و باتمام قوا) بدان ها پاسخ داده می شد .

اول آنکه مساله اساسی پرولتاریا مساله چشم انداز بود . توده ها در شرایط متلاشی شدن امیدهایی که به انقلاب بهمین داشتند ، و تبدیل امیدها به یاس ، هیچ گونه چشم انداز روشنی در مقابل خود نمی دیدند . در حقیقت می توان گفت مرعوب نداشتن دیدگاه آینده نگر و روشنی سیاسی درباره اوضاع شدند . چرا انقلاب این طور متلاشی شد ؟ راه واقعی خروج از بن بست و بحران چیست ؟ در آن شرایطی که تمام دست آوردهای انقلاب بهمین زیر پای ملایان لگد کوب و نابود شده بود ، این ها برای توده ها مسائلی واقعی بودند . آنها عمیقا تشنه پاسخی به آن بودند . علت استقبال وسیع آنان از انتقادات آیکی ویی روتسه آقای بنی صدر نیز همین امر بود و نه این که مسحور شخصیت و قدرت کلام ایشان شده بودند (چیزی که او به غلط تصور می کرد) . آنها دنبال پاسخ به این سوالات بودند . سوالاتی که سرمداران دمکراسی خرده بورژوازی نه می توانستند و نه می خواستند به آن پاسخ دهند (بگذریم از اینکه بخش عمده قریب به اتفاق جنب ایران اساسا انتظار تحولاتی را که بعد از اسفند ۵۹ شروع به آشکار شدن کردند نداشت ، و ضرورت آماده شدن و بسیج تمام نیروها برای پاسخ دادن به مسائل آن را از پیش ندیده بود . ولی ای مساله احتیاج به بحث جداگانه دارد) .

ولی آیا توده ها آمادگی استقبال وسیع به پاسخ های سیاسی واقعی به این سوالات را داشتند ؟ پاسخ بی شک مثبت است . تمام تجربه دوران اخیر اگر درست نگریسته شود آن را اثبات می کند . همان طور که گفتیم خود حرکت اولیه توده ها به دنبال بنی صدر و مجاهدین نیز حرکتی درهمین جهت بود : درجهت بازنگری و فهمیدن مسائل سیاسی ، حرکتی که رهبران بورژوا و خرده بورژوا (بسی - اعتنا به توده ها و هراسان از خودانگیختگی آنان) معنای آن را نفهمیدند . تعجبی ندارد که آنها بجای روشننگری توم آفرینی و تحمیق کردند . تجربه بسیار محدود خود مانیز به روشنی صحت این مدعا را ثابت می کند . حتی در شرایطی که از رتاپای ارتجاع خون می ریخت و سهمگین ترین ضربات خود را وارد می آورد ، تشنگی توده ها برای آگاهی سیاسی فروکش نکرده بود . حتی در سیاه تر - بن دوره ها از نشریات روشن گر چپ با تمام قوا استقبال می کردند . تمام نشریاتی که مادر جریان پخش آن بودیم ، در میان زحمتکشان دست بدست می گشت ، و اغلب از جاهایی سر درمی آورد که هیچ انتظار آن را نداشتیم . ولی روشن است که هیچ کوشش واقعی برای پاسخ گوئی (آن پاسخی که واقعا بسنده باشد) به این نیاز عینی و مساله عینی نشد . کارگران تشنه آگاهی سیاسی بودند ، و بمب پاسخی به این نیاز نیست . مساله تنها این نبود که مثلا ، مجاهدین در تمام این دوران حتی یک اعلامیه سیاسی درکارخانه ها پخش نکردند (کاری که باید در سطح وسیع و بطور روزمره صورت می گرفت) . بدتر از آن این بود که آنها (و بسیاری از سازمان های " چپ ") تمام کارهای کارگری خود را از کارخانه ها بیرون کشیدند (این یک واقعیت ترازیک ولی انکارنا پذیر است) و به صحنه مبارزه مسلحانه فرستادند . یعنی تا آنجا که به آنها مربوط می شد ، حتی در سطح تبادل نظرو افکار و رشد آگاهی خودانگیخته در سطح کارخانه نیز آنها زمینه های بحث سیاسی و آموزش درمیان کارگران را ازبین بردند .

مساله دیگری که در رابطه با برخاست جنبش کارگری وجود

هر دوره تاریخی ایدئولوگ های ویژه خودراهم به وجود می آورد . به خصوص دوران شکست . جوهر ایدئولوژی دوران شکست اینست که از شکست ، بیهودگی مبارزه انقلابی ، و کوشش در راه انقلاب طبقاتی (طبقه زحمت کش) را نتیجه می گیرد . حال ، عذرو بهانه این باشد که پرولتاریا اصلا اهل این حرف ها نیست ، و ناآگاهتر و مرعوبتر از آنست که به جامعه آلترناتیو ارائه کند ، یا آنکه ، گناه به گردن شرایط عینی انداخته شود ، دراصل قضیه تغییری نمی دهد . توگوئی باید پرولتاریا ابتدا آلترناتیو خود را درعمل نشان دهد ، و بعد شاید رهبران قانع شده و وارد میدان شوند . نتیجه عملی این ایدئولوژی بریدن از مبارزه انقلابی و پیوستن به رفرمیسم و به اصطلاح " دموکراسی " است . موجی که در سطوح مختلف هم اکنون شاهد آنیم* . ولی اگر نمونه بسیار خوب و گویائی می خواهید ، ماثوئیست های فرانسه هستند ، که در سال ۶۸ برای یکی شدن با دریای بی کران خلق راه " پراتیک " را برگزیدند ، و مباحث تئوریک حول استراتژی و برنامه انقلابی را روشنفکر بازی و مانع پیوستن به خلق تلقی کردند ، ولی هنگامی که بعد از شکست آن جنبش به خود آمدند و به تفکر پرداختند ، محصول تفکرشان " فلسفه نو " بود ، که جوهر آن بیهودگی مبارزه طبقاتی است ، و امروزه یکی از ستون های ایدئولوژی ارتجاع درفرانسه را تشکیل می دهد .

ولی تظاهر اصلی این پدیده در ناآگاهی عجیب و غیر قابل باور از جوهر آن چیزی است که همه جا ادعای مالکیت و حتی انحصار آن را داشته اند : یعنی مارکسیزم . اگر بدون تئوری انقلابی و کاربرد آن درعمل ، مبارزه می توانست به پیروزی برسد ، اساسا ضرورت تئوری انقلابی ، و مارکسیزم درجه بود ؟ و چرا اساسا " جوهر بحث همه رهبران برجسته انقلاب پرولتری اهمیت تئوری انقلابی بوده است ؟

درحقیقت نبرد چپ انقلابی ، آن چپی که به آرمان های انقلابی خود پایبند است و تعهد عملی به آن دارد ، با ایدئولوگ های شکست ، و ایدئولوژی شکست (که تاثیر آن ها را در پراکندگی کردن و منفعل کردن چپ ایران در شرایط فعلی نمی توان نادیده گرفت) امروز نبرد بر سر مارکسیزم واقعی ، بر سر تئوری انقلابی ، نشان دادن فعلیت و واقعیت آن ، و نشان دادن درس های شکست و آینده جنبش درقبال آنست . برای این کار باید صفوف را فشرده کرد . ولی این نبرد نمی تواند تنها در عرصه تئوری جریان یابد . نبرد برای مارکسیزم ، از نبرد عملی برای انقلاب پرولتری جدائی ناپذیر است . در مقاله حاضر به برخی از مسائل این جنبه دوم می پردازیم : بررسی برخی از جوانب جنبش کارگری در شرایط اخیر .

همان طور که تا به حال بسیاری اشاره کرده اند ، در روند انقلاب ایران ، در شرایط بیشترین رسوائی ارتجاع کمترین مقاومت توده ای دیده شد . روشن کردن تمام جوانب این مساله بی شک نیاز به بررسی تمام مسائل انقلاب ایران دارد . ولی چند نکته را می توان مسلم بیان داشت : علت نه آن بود که توده ها تحت تاثیر ایدئولوژی رژیم بودند ، نه آنکه سراپا مرعوب قصابی ها و جنایات بی مهابای رژیم شده بودند . این حرف های همسان

* مثلا ، سوسیال دموکراتیزه شدن بخشی از چپ ایران : بویژه آن بخش که تحت تاثیر عقاید ماثوئیستی بوده است (شورای متحد چپ) ، و یا بخش هایی که ریشه در جنبه ملی ایران دارند (بخشی از سازمان وحدت کمونیستی) .

داشت مساله عینی بود : بحران اقتصادی توازن قوای طبقاتی را به سود ارتجاع تغییر داده بود . و این مساله ای بود که می-باست آگاهانه در مرکز محاسبات قرار می گرفت . وجود بیکیاری وسیع در سطح مملکت ، شرایط اخراج و حمله مداوم به حقوق کارگران را فراهم آورده بود . صنایع کشور همه غرق در بحران ، و اغلب ضرر دیده بودند . حوایان کار ، و حتی تعطیل سراسری ، مساله اقتصادی عظیمی برای رژیم ایجاد نمی کرد . وجود چنین شرایطی سدهای عظیمی در راه گسترش جنبش خودانگیخته ایجاد کرده ، امر سرکوب را به غایت تسهیل می کند . در اثر وجود چنین شرایطی ، سرکوب خونین اعتصاب ها ، مثل اعتصاب کارگران ایران ناسیونال از نظر اقتصاد سرمایه داری نیز مساله عمده ای نخواهد بود . مثلا اینکه بعد از جنبش سرکوبی کار برای مدتی طولانی در کارخانه " تق و لق " می شود ، مساله ای نیست . چرا که اساسا کناریا آن شدت وحدت دوران شکوفائی اقتصادی جریان ندارد . محاسبات رژیم برای برخورد با هر اعتصاب صرفا سیاسی است و بس . چرا که در این شرایط ، رژیم سرمایه داری اساسا کارگران را نان خورگانا مفت حساب می کند ، و از هیچ چیز در سرکوب آنان ابا ندارد .

البته پاسخ به این اوضاع تسلیم شدن در مقابل شرایط عینی نیست . چرا که چنین اوضاعی که تسلط کامل ارتجاع بر پرو-لتاریا را به همراه دارد ، در عین حال تکوین موقعیت انقلابی و حتی بحران انقلابی در جامعه را نیز بدنبال دارد . این د و اغلب دورویه یک سکه هستند . پشت کردن به یکی ، پشت کردن به دیگری است . پاسخ به این اوضاع ، در دستور کار قرار دادن مبارزه سراسری و متحد و پیکار قاطع برای از میان برداشتن مشکلات سراسری این استراتژی است . و نه این که در شرایطی که اوضاع سازمان یافته ترین و آگاهانه ترین مبارزات را می طلبد ، در انتظار مبارزات خودانگیخته ، توده ها بحال خود رها شوند .

ولی اینکه طبقه کارگر آمادگی درگیر شدن در مبارزه ای وسیع را داشت ، از شک و شبیه خارج است . نگاه کوتاهی به آمار تولید کارخانه های کشور نشان می دهد که در حوالی خرداد ماه و تیرماه سال شصت ، که حملات ارتجاع علنا آغاز شد ، تولید اغلب کارخانه های کشور بطور فاحشی افت کرده بود . همین امر به نادگی نشان می دهد تا چه حد اوضاع برای شکل گیری اعتصاب عمومی سراسری آمادگی داشت . حتی در همان شرایط سخت نامساعد نیز مبارزات کارگری که اینجا و آنجا صورت گرفتند ، به خوبی زمینه موجود و قدرت و تاثیر مبارزات کارگری را نشان دادند . مبارزه پیروزمندانه کارگران ذوب آهن تنها یک نمونه آنست .

تجربه ما در سازمان دهی کمیته های اعتصاب در کارخانه ها مبین همین امر بود ، که حتی در سیاه ترین دوران خفقان و سرکوب زمینه مبارزه سیاسی و سازماندهی سیاسی در کارخانه ها از بین نمی رود . کمیته های عمل در کارخانه ها که بسیاری بدون مداخله گروه های چپ تشکیل شده بودند ، علاوه بر پخش نشریات در میان کارگران مبارز (یا در شرایطی که بردن نشریه بداخل کارخانه امکان نداشت ، تهیه و پخش دست نویس در محل) و سازمان دادن بحث های سیاسی ، به مبارزاتی عملی مانند تحریم جلسات و مجامع عمومی مدیریت یا شورا و انجمن اسلامی (بطوریکه گاه هیچ کس بجز عمال مستقیم در آنها شرکت نمی کرد) ، مقاومت در مقابل اخراج و ضرب و شتم کارگران مبارز ، چه مستقیما ، چه غیرمستقیم از طریق اعمال فشارهای گوناگون بر فالانژها ، دست می زدند که اغلب موفقیت آمیز بودند . گاه مبارزه بر علیه اخراج جمعی یا تعطیل بخشی از کارخانه را تا حد رسیدگی به بودجه کارخانه ، چگونگی مصرف آن ، چگونگی تهیه مواد اولیه و غیره جلو می بردند . برای سنجیدن توازن قوا ، بهانه ای برای برگذاری انتخابات حول مطلبی پیدا می کردند . در برخی از کارخانه ها به مناسبت اول ماه مه جلساتی برگزار کردند . در این میان حتی به محافل و گروه های سیاسی کارگری مستقل بر خوردیم .

که حول مساله آموزش سیاسی ، از اوائل انقلاب در میان کارگران بوجود آمده بودند و تمام دوران خفقان را با موفقیت از سرگذرانده بودند . به جرات باید گفت علیرغم شرایط نامطلوبی که ذکر شد در تمام دوران تسلط ارتجاع و تشدید سرکوب و خفقان ، مبارزه به انحاء گوناگون در کارخانه ها جریان داشته است . و این ، علیرغم بی توجهی گروه های مدعی انقلاب و علیرغم خرابکاری مجاهدین صورت گرفته است . اگر در دوره انقلابی توحه بیشتری به جنبش کارگری می شد ، در دوره سرکوب زمینه های مساعدتری برای سازماندهی مقاومت تدریجی علیه رژیم ضد انقلاب فراهم می بود . بعلاوه ، امروز نیز که سرکوب شدت گرفته است ، اگر مساله نقش مرکزی طبقه کارگر فهمیده می شد (در حرف و در عمل) ، می توانستیم به مراتب بیش از آن که انجام داده ایم ، موفق شویم .

در هر حال ، این قدرت ذاتی جنبش کارگری است . امروز در مقابل چشمانمان می بینیم که در اثر شکل گیری یک قشر پیشرو سیاسی در درون طبقه کارگر لهستان مبارزه به چنان انسجامی رسیده است که در شرایط حکومت نظامی (سرکوبی صد ها بار سازمان یافته تر ، با برنامه تر و منسجم تر از سرکوب های اخیر رژیم ملاتی ، لااقل در مراحل اول آن) و در شرایط بازتکالی و حتی خیانت رهبری آن ، زیر باران گلوله و باطوم ، اعتصاب های عمومی و تظاهرات توده ای موفقیت آمیز سازمان می دهند . آری جنبش کارگری از چنین قدرت مقاومتی برخوردار است . با تحقق بخشیدن به این قدرت و اتکاء بر آن است که می توان برای برخورد های تعیین کننده با ضد انقلاب و سرنگونی آن آماده شد .

* * *

برای ترسیم مسیر جنبش کارگری در دوره آتی ، باید در نظر داشت که آن بستگی به تحولات سیاسی رژیم در آینده دارد . دو مسیر تحول سیاسی در ایران موجود است : تثبیت مناسبات سرمایه داری و تثبیت و تحکیم موقتی ارتجاع بر اساس آن ، و تحول مناسبات سرمایه داری بر اساسی متمرکزتر ، انحصاری ترو مستبدانه تر از گذشته ، و یا پیدایش تحولات اساسی سیاسی در رژیم و در حقیقت متلاشی شدن رژیم ملاتی .

برنامه ارتجاع داخلی و خارجی در ایران ، در دوره بلافاصل آینده ، در سطح کلی کاملا روشن است . برنامه سرکوب به پایان رسیده و حال برنامه تثبیت و برهانداختن سرمایه داری است که می باید انجام شود . و این مساله ای است که (خصوصا با افزایش وسعت و شدت بحران اقتصادی) روز به روز برای سرمایه داری ارتجاع مبرم تر می شود . و تناقضات و تنش های گاه شدیدی ، که در دوران اخیر در درون رژیم بروز کرده اند ، همه ناشی از مبرم شدن همین ضرورت می باشد . در شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی ایران این تحول چگونه خواهد بود ؟

اولین مساله ای که در این رابطه شایان توجه است اینکه روی غلطک افتادن سرمایه داری ایران امری نیست که بتواند بطور خودبخود یا به سهولت ، صورت بگیرد . ما اکنون در شرایطی هستیم که سرمایه داری ایران ، در درجه اول در اثر تکان های خردکننده قیام بهمن ، و همچنین در اثر ماهیت و سیاست های قشری رژیم ملایان در شرایط بحران بسیار عمیقی به سر می برد . فرار سرمایه ، تورم لجام گسیخته ، افزایش روزافزون فقر و فلاکت (و در نتیجه آن انقباض بازار و تشدید همه این عوارض بصورت یک سیکل معیوب) بازار سیاه وسیع و همه گیر ، بی ارزش شدن پول ایران در بازار ارزی جهانی ، همه و همه تنها برخی از عوامل و عوارض بحرانسی هستند که سرمایه داری ایران را در جنگال می فشرد . ماهیت ملوک الطوائفی رژیم ملاتی نیز عامل عمده سیاسی است که مزید بر علت گشته است . در چنین شرایط برگرداندن سرمایه داران به سرمایه گذاری و کسب و کار عادی و جریان افتادن سرمایه داری در مسیر عادی حرکت سرمایه ، بطور خودبخودی انجام نمی گیرد . دولت

باید آگاهانه و " قاطعانه " شرایط را برای رشد سرمایه داری و سرمایه گذاری صنعتی توسط سرمایه داران خصوصی مناسب کند .

مرکزی ترین کار در این رابطه فراهم کردن شرایط افزایش هرچه بیشتر بهره‌کشی از کارگران و استثمار نیروی کار است . یعنی فراهم کردن شرایط افزایش مدت و شدت کار و کاهش میزان دستمزد های واقعی . درچنان بحران عمیق و خردکننده‌ای که سرمایه داری ایران در آن به سر می برد ، بحرکت درآمدن چرخ های سرمایه داری و روی غلطک افتادن آن تنها براساس فوق استثمار فاحش نیروی کار میسر خواهد بود ، والا سرمایه داری ازجا بلند نخواهد شد (البته این بدان معنا نیست که این شرط لازم کافی نیز هست . مسائل دیگر را بعدا پیش می کشیم) .

متاسفانه باید گفت که ازنقطه نظر توازن قوای طبقاتی شرایط برای تثبیت نظام فوق استثمار فراهم است . مارکسیستهای انقلابی از مدت پیش ازآنکه مساله قانون کار جدید بر سر زبان ها بیفتد ، به این مساله اشاره کرده بودند :
" تشدید بحران کنونی راه حل سرمایه داری را تقویت می کند . به شکرانه رهبری مدبرانه انگل سالاران معمم ، بنا پیدایش ارتش عظیم ذخیره کار ، و تخریب گسترده سرمایه ثابت ، زمینه برای افزایش نرخ سود (حل بحران و رونق مجدد سرمایه داری) نیز فراهم شده است " . (سومین سالروز، اکنون چه ، در سو سیالیزم و انقلاب ، شماره ۱)

جو ترور و خفقان و وجود ارتش عظیم ذخیره کار (ذوعاملی که بطور جدائی ناپذیر با یک دیگر پیوسته اند) زمینه رکوب قاطعانه هرگونه مبارزه پراکنده را فراهم آورده است . ظاهرا شرایط از هر نظر مهیاست و طبقه حاکم تنها می باید این توازن قوای جدید را رسماً بیان داشته و حاکمیت مطلق ویی چون و چسرای سرمایه برکاررا قانونا اعلام و معلوم دارد . این دقیقاً هدف قانون کار جدید است . که کلیه حمایت های محدود دولت از کارگران را سلب کرده ، آنها را دست و پا بسته تسلیم اراده سرمایه داران می نماید .

ولی باید روشن بود که این روند نخواهد توانست به سودی پیش برود . در شرایط موجود آغاز آن آن است . ولی در جریان عمل مشکلات عظیمی برای رژیم ایجاد خواهد کرد (حتی اگر تضاد های درونی رژیم که خود مشکل عظیم دیگری است فعلاً صرف نظر کنیم) . با براه افتادن چرخ های سرمایه داری و رونق مجدد آن ، ارتش ذخیره کار به سرعت جذب خواهد شد ، و توازن قوا به سود پرولتاریا تغییر خواهد کرد ، و در شرایط توازن قوای جدید ، نظام فوق استثمار عملاً قابل تحمل و قابل دوام نخواهد بود . (همانطور که گفتیم حتی اگر رژیم بتواند ، بدون مشکلات عمده سیاسی این برنامه را اجرا کند) . رونق اقتصادی و افزایش تدریجی سطح زندگانی نیز رفته رفته تاثیر خود را بر روحیه پرولتاریا خواهد گذاشت و روحیه نوینی های روحیه دل سوردی و سرخوردگی را که بخش اعظم آن ناشی از افزایش فقر و فلاکت است ، خواهد گرفت . نتیجه این خواهد بود که درآینده شاهد شکل گیری و اعتلای مبارزات کارگری برعلیه نظام فوق استثمار خواهیم بود . براساس همین مکانیزم بود که بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ ، از سال ۱۹۱۱ شاهد شکل گیری عظیم ترین مبارزات کارگری در روسیه بودیم .

به همین دلیل ، در دوره بعدی ، اهمیت حیاتی خواهد داشت که مارکسیست های انقلابی در کارخانه ها و در میان کارگران حاضر باشند ، تا در موقع مقتضی بتوانند سهم خود را در شکل گیری مبارزات کارگری ایفا کرده ، و مهم تر از آن در شرایط برخاست نوینی جنبش کارگری برنامه انقلابی را به کارگران ارائه دهند . این امری است که باید از هم اکنون در مرکز توجه قرار دهیم و تمام قوای مادی و معنوی خود را برای پیش بردن آن به کار گیریم . بطور جدی و عملی .

* * *

در این رابطه بد نیست نقشه مرکزی استراتژی مبارزه را که لندن در سال ۱۹۰۲ در مقابل سویال دمکرات های روسیه می نهد ، بخاطر بیاوریم (توجه کنید که در مطالب زیر منظور از کمیته ، کمیته رهبری کننده فعالیت ها در سطح شهری یا ناحیه ایست) :

" مهم ترین چیز آنست که تعداد هرچه بیشتر از کارگران سیاسی ، انقلابی و حرفه‌ای شوند . و در کمیته شرکت داشته باشند .

" بنظر من گروه های فعال در محلات باید اساساً واسطه های میان کمیته و کارخانه باشند . و قبل از هر چیز نهادهای توزیع شریات در میان کارگران . مهم ترین وظیفه آنها این است که توزیع نشریه در میان کارگران را به سطح مطلوبی برسانند . . .

" درحقیقت ، اگر بتوانیم ، از طریق گروه های محلات ، که می توانیم نام آنها را گروه های قاصد بگذاریم ، رابطه منظمی میان کمیته ، و تمام کارخانه های محلات ، و تعداد هر چه بیشتری از منازل کارگران در هر محله ، ایجاد کنیم ، مهم ترین کار را چه برای سازمان دهی تظاهرات و چه سازمان دهی قسیام انجام داده ایم . براه انداختن سازمان دادن توزیع سریع و دقیق جزوه ها ، بیانیه ها ، اعلامیه ها و غیره ، و ایجاد شبکه شیکه کامل مسولین در این رابطه در حقیقت بیش از نیمی از کار تدارک تظاهرات و قیام است . و تکیه دوران آژیتاسیون ، اعتماد و غلبان آغاز می شود ، دیگر برای سازمان دادن این شبکه ها دیر شده است . . . حتی اگر روزنامه یا مجله در دسترس نبود باید به بخش اعلامیه ها و غیره مبادرت کرد . ولی به هیچ وجه نباید گذاشت که کار شبکه توزیع برای مدتی بخواهد . باید تمام سعی و کوشش را به کار برد تا این تشکیلات به آن حد عالی تکامل برسد که بتواند در یک شب تمام کارگران سنت پترزبورگ را از خبری مطلع سازد

" و اما در باره محافل یا کمیته های کارخانه ها ، که اهمیت حیاتی دارند ، زیرا که قدرت جنبش ما اساساً در سازمانی و شکل کارگران کارخانه های بزرگ نهفته است . . . هر کارخانه باید برای ما در حکم یک سنگر مهم باشد . به همین دلیل تشکیلات کارگری در کارخانه باید در درون کارخانه هر چه مخفی تر و سری ، و در بیرون ، یعنی در رابطه اش با خارج (و سایر کارخانه ها) هر چه وسیع تر و پر ارتباط تر باشد ، یعنی باید آنتن های خود را در تمام جهات و هر چه دورتر گسترش دهد . مثل هر سازمان انقلابی و مخصوصاً تاکیدی می کنم که رهبری این محافل باید در دست گروهی از کارگران انقلابی باشد . . . گروه کارخانه یا کمیته کارخانه باید مرکب از تعداد محدودی کارگران انقلابی باشد که مستقیماً در ارتباط با کمیته قرار دارند .

" بنابراین بنظر من تشکیلات ما باید اساساً بدین نحو باشد : کمیته در رأس همه فعالیت های محلی قرار خواهد داشت ، ارتباطات آن از طریق نهادهای خواهد بود که تابع آنست ؛ که مهم ترین آنها عبارت است از شبکه مسولین اجرایی که تمام توده ها را (تا حد امکان) بصورت گروه های فعال در محلات دربر می گیرد . در دوران صلح این شبکه جزوه ها ، اعلامیه ها و بیانیه های مخفی کمیته را پخش خواهد کرد . در زمان نبرد تظاهرات و سایر مبارزات جمعی را سازمان خواهد داد . "

* * *

ولی مشکلات براه انداختن چرخ های سرمایه داری در ایران به آنچه در بالا آوردیم کاهش نمی یابد . چراکه در ایران در حال حاضر علاوه بر بحران اقتصادی بحران سیاسی عمیقی نیز حکم

فرماست . که حل آن پیش شرط فراهم شدن شرایط تشبیت کا مــــلــــل سرمایه داری است . ساختار رژیم جمهوری اسلامی با ساختار ضروری یک دولت سرمایه داری تفاوت های اساسی دارد . و این مشکلی اساسی است که اگر موفق به برطرف کردن آن نشوند ، رژیم خود تشبیت شدنی و دوام پذیر نخواهد بود . ما این مساله را از مدت ها قبیل باز کرده ایم ، و برخی تحولات و بحران های سیاسی رژیم را بر اساس آن توضیح داده ایم (مثلا نگاه کنید به نظم کارگر شماره های ۴ و ۶) . در اینجا به تکرار آن مطالب نمی پردازیم . ولی از آنجا که اخیرا برخی گرایش های سیاسی نیز به مساله ، تضاد رژیم بمثابه روینا با سرمایه داری پرداخته و مساله تشبیت ناشدنی بودن رژیم را بر اساس آن مطرح کرده اند ، و بخاطر ابهاماتی که هنوز در مورد این مساله به چشم می خورد ، برخی توضیحات اضافی در این مورد ضروری است . قدم مثبتی که در این تحول دیده می شود اینست که ویژگی دولت جمهوری اسلامی و ماهیت واپس مانده آن ، بمثابه عاملی بحران زا برای مناسبات سرمایه داری ، در مدنظر قرار گرفته است . ولی مشکلی که هنوز دیده میشود ، و مانع اساسی در تحلیل درست وقایع خواهد بود اینست که ماهیت واپس مانده رژیم عملا به یک مساله ایدئولوژیک کاهش داده شده است . بمتون ایدئولوژیک صدر اسلام بمیان کشیده شده و ناسازگاری مباحث آن با مناسبات سرمایه داری مورد بررسی قرار گرفته است . حال آنکه مساله تنها به واپس ماندگی ایدئولوژیک کاهش نمی یابد بلکه اساسا چیز دیگریست . برای ملایان هیچگاه مساله ایدئولوژی اشکالی عمده ایجاد نکرده است . همانطور که آن را با سلطنت قاجاری وفق دادند ، و با سلطنت رضاشاهی و محمد رضاشاهی و فسق دادند . اکنون هم هر تفسیری که لازم باشد ، از ایدئولوژی شیعی خواهند کرد . مشکل اصلی نه ایدئولوژی آنان بلکه خود آنان است (و ماهیت بویژه متحجر و واپس مانده ایدئولوژی شیعی را تنها بر اساس تحلیل ماهیت خود ملایان بمثابه یک نهاد اجتماعی می توان توضیح داد و نه بالعکس . در این مورد نگاه کنید به مقالات بررسی تاریخی روحانیت شیعه در سویالیبرم و انقلاب ۲۰۲۰)

وجه مشخصه اصلی و تعیین کننده رژیم ولایت فقیه اینست که در واقع رژیم حاکمیت روحانیت به مثابه حاکمیت یک نهاد ویژه اجتماعی است (نه بمثابه ایدئولوژی ملائی ، که تابع آنست) . مشخصات اصلی دستگاه ملایان ، که برای روشن کردن بحران سیاسی کنونی لازم است ، بقرار زیرند :

۱- دستگاه روحانیت شیعه اگر چه یکی از ابزارهای مهم دولت ایران برای تولید ایدئولوژی ، و حفظ انسجام حکومت طبقات دارا بوده است ، ولی بعینت تضادهای درونی جامعه ایران (وجه تولید آسیائی) از تشکیلات دولتی به مفهوم اخص کلمه استقلال مالی و تشکیلاتی نسبی داشته است . مضافا آنکه ، به علت اهداف و برنامه های واپس مانده و متحجر سلسله مراتب این قشر (متحجر حتی در مقام قیاس با سرمایه داری استعماری) ، دستگاه روحانیت شیعه اساسا با دولت سرمایه داری در تضاد و کشمکش دائمی بوده است .

۲- دقیقا به علت عامل بالا ، عامل انسجام و همگونی این دستگاه انگل واره ، اساسا نه مرکزیت اداری ، بلکه اتحاد منافع مادی بوده است که بهره برداری فردی از امکاناتی را که برای آنان ، به مثابه عاملین " مذهب شیعی " ، و حاملین قدرت اینست دستگاه اجتماعی در میان توده فراهم می ساخته ممکن می کرده است . دعوی دائمی درونی این نهاد اجتماعی بر سر سلسله مراتب آن از همین نیاز سرچشمه می گیرد .

مجموعه این شرایط باعث شد که ملایان در جامعه معاصر ایران ، برای کسب قدرت ، نتوانند بر دستگاه دولتی موجود تکیه کنند (برخلاف سایر گرایش های بورژوازی مانند نهضت آزادی و غیره) ، بلکه دستگاه دولتی توییستی (بموازات تشکیلات دولتی سابق و بدون از بین بردن آن) متکی بر خود بوجود آوردند .

و سلسله مراتب ملایان را ، بجای بوروکراسی دولتی ، مستقیما بر مسند قدرت نشانندند . ولی این دولت " شوین " ، تشکیلاتی است ملوک الطوائفی که انسجام آن نه متکی بر مرکزیت اداری بلکه متکی بر بهره برداری فردی از امکانات قدرت مضاف دولتی - ملائی میباشد . طبیعی است که شکل اصلی این بهره برداری نه سود مستتی بر تولید ، بلکه اساسا مصادره مافیائی ، غارت و چپاول ، باج گیری و سوداگری در بازار سیاه است . هرج و مرج ناشی از این اوضاع شرایطی را بوجود آورده است ، که امروز در ایران شاهد آنیم . گوشه کوچکی از واقعیت دولت سرمایه داری - ملائی که در جریان استیضاح ناطق نوری در مجلس برملا شد بیانگر ابعاد سوء استفاده های اقتصادی ای است که هرکس هرجا که در مصدر قدرتی قرار دارد ، از موقعیت خود بعمل می آورد . در این استیضاح روشن شد که مثلا چگونه مسوول بنیاد جنگ زدگان بخش عمده بودجه این بنیاد را به مصارف شخصی می رسانده ، و می رساند (چگونه بخش عمده محصولات کارخانه های دولتی شده (مخصوصا اتومبیل) توسط مصادر قدرت حیف میل شده و در بازار سیاه به فروش می رسد ، چگونه با استفاده از قانون زمین های بایر و موات ، زمین ها تهران را بالا کشیدند و بفروش رساندند . و غیره و غیره .

مجموعه این شرایط (از واپس ماندگی ایدئولوژیک کسه رژیم ملائی بر آن استوار است بگذریم ، اگر چه آن هم عامل مهمی است . مزید بر علت) ، مولد بحران های خاتمه ناپذیر سیاسی و اقتصادی بوده است که کارکرد عادی مناسبات سرمایه داری را کاملا مختل کرده و سخت به خطر انداخته است . این اوضاع دقیقا شرایطی است که در آن اقتصاد پولی کل اقتصاد را متلاشی می کند (شرایطی که بود نه محصول تولید ارزش افزائی ، بلکه محصول چپاول و سوداگری است) . و اگر بخش عمده سیستم تو - لیدی ایران متکی بر تولید نفت نبود ، رژیم جمهوری اسلامی مدتها پیش مضمحل و متلاشی شده بود . پول نفت زمینه وسیعی برای ادامه اقتصاد متکی بر چپاول و سوداگری بوجود آورده است . ولی البته اگر این اوضاع ادامه یابد ، آنهم به ضد خود بدل می شود . زیرا پول عظیم نفت که بصورت انباشت اولیه در دست این و آن متمرکز می شود ، بالاخره باید بکار بیفتد . چراکه تنها ارزش مصرفی سرمایه خودافزائی است و پس (برای نهادن چه سنگ و چه زر) . ولی اگر تمام این ثروت های عظیم متمرکز شده ، بجای تولید وارد سوداگری و بازار سیاه شود ، نتیجه آن ، آنچنان توری خواهد بود که بقول معروف آن سرش ناپیدا . ضرورت براه افتادن روال عادی سرمایه داری امری است که روز به روز مبرم تر حس می شود . بویژه هنگامی که تناسب استثنائی قوای طبقاتی ناشی از قیام بهمن ماه که منجر به قدرت گیری دستگاه ملایان شد ، پیری شده باشد .

اینکه رژیم هنوز قادر به حل هیچ یک از مسائل اساسی که با آن روبروست ، نبوده است ، دقیقا بعینت این بحران درونی است که درگیر آن است . مثلا همین مساله جنگ را در نظر بگیریم . اینکه هنوز رژیم علیرغم مشکلات زیاد تنور جنگ را داغ نگاه داشته و قادر به خاتمه آن نیست ، دیگر این نیست که جنگ را چاقوسی برای سرکوب توده ها کرده است . امروز دیگر جنبش توده های ایران وجود ندارد (جز در کردستان که سرکوب آن هم ریبست مستقیمی به مساله جنگ ندارد) ، امروز جنگ وسیله ایست در دست باند خمینی و جناح حاکم درون دستگاه روحانیت شیعه برای جلوگیری از بیرون زدن بحران درونی .

مشکلی که رژیم ، در این رابطه ، می باید حل کند ، مشکل ایدئولوژیک نیست ، بلکه برقرار کردن مرکزیت و قانون در داخل رژیم ملوک الطوائفی ، و استقرار مناسبات عادی سرمایه داری بر اساس آن است (بطور خلاصه برقراری " نظم و قانون " سرمایه داری) . این کوششی است که از مدتی پیش آغاز شده است (مثلا

از زمان صدور پیام هشت ماده‌ای (ولی انجام آن کار ساده‌ای نیست . چراکه با تضعیف روزافزون اتوریته خمینی و دنبالچه‌هایش امروز آن اتوریته و قدرتی که بتواند این روند را با قاطعیت جلو ببرد و کلیه مقاومت‌های راکه در مقابل آن ظاهر می‌شوند سرکوب کند ، مشکل ایجاد خواهد شد . به هر طریق با باید این روند با انجام برسد ، یا باید رژیم اساسا تعویض گردد . آنچه مسلم است این که روند تثبیت سرمایه‌داری در ایران ، و منطبق شدن رژیم با یک دولت سرمایه‌داری تمام عیار ، بهر صورت ، بطور مستقیم الخط و یکنواخت پیش خواهد رفت . این حرکت تاکنون تنش‌های سیاسی زیادی بوجود آورده که درآینده افزایش خواهند یافت . زیرا آنچه در دستور کار است ، عبارتست از خلع قدرت از ملایان بمنابا به یک دستگاه ویژه و متمرکز شدن قدرت در دستان باند خمینی در این دستگاه . این مساله مسلما از روند بسیار متناقض و ناهمگونی پیش خواهد رفت . و این مساله مسلما وظایف پرولتاریا را تسهیل خواهد کرد .

* * *

اوضاع سیاسی کنونی را باید در پرتو این مساله بررسی کرد . بعد از کناره‌زنی بازرگان ، و متمرکز شدن قدرت در دستان حزب ولایت فقیه ، شکل‌گیری مخالفت‌های بنی صدر با حزب در حقیقت اولین بیان‌شکار اعتراض بورژوازی به اوضاع موجود بود . بنی صدر سرکوب‌شده باید می‌شد چراکه بورژوازی فلک‌زده ایران قادر نبوده و نیست زیر پرچم " دمکراسی " (دمکراسی بورژوازی نیم بند) مبارزه کند . اگر بود ، از اول زیر بال ملایان نمی‌رفت . بنی صدر و شرکا کنار کشیدند و توده‌ها سرکوب شدند . ولی این سرکوب‌بدان معنا نبود که قضیه پایان یافته است . ریشه بحران ، و در نتیجه خود بحران‌کماکان برقرار بود ، و در حال گسترش . بورژوازی نمی‌توانست در مقابل این وضع بی تفاوت بنشیند . مخصوصا اینکه در میان جناح حاکم ، روند جدیدی برای مقابله با بحران بچشم می‌خورد : نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی . روندی که برای بورژوازی آینده‌ای خطرناک را ترسیم می‌کرد . مجموعه این عوامل باعث شد که جناح مخالفی در درون خود ملایان بر بلند کرد و شروع به گسترش نمود . این جناح بنام انجمن حجتیه معروف شده است . اگرچه ، بمنابا به یک گرایش بسیار وسیع از انجمن حجتیه است و ما آن را " جناح راست " (راست به نسبت باند خمینی) نامیده ایم . در هر صورت انجمن حجتیه برمدار آنست . مبارزه انجمن حجتیه ، برخلاف " لیبرال‌ها " ، ارائه آلترناتیو " دمکراتیک " برای جلب‌توده‌ها نبود . بلکه انتقاد از وضع موجود بر اساس دو محور خطر شوروی (و " مارکسیزم ") و بحران و بلیشوی اقتصادی و اجتماعی بود ، که بزعم آنان خطرات غیرقابل پیش‌بینی در بر دارند (البته موارد اختلاف فرعی زیادی مطرح شده ، که مخالفت با ادامه جنگ یکی از آنهاست ، ولی اینها بیشتر تاکتیکی بوده اند تا اساسی) . و با ختن پایگاهی در درون هیئت حاکم بر اساس آن . آلترناتیو آنان نیز ، تا آنجا که آن را مطرح کرده‌اند ، چیزی جز بازگشت سلطنت (اما ، اسلامی ترا سابق) نبوده است . شعار ترجیح بند آنان عبارت از این است که اوضاع سابق بهتر بود . البته زمانی بود که این مساله بنظر بسیاری بعید می‌آمد ، ولی امروز بحث‌ها تا حدودی آشکار شده اند . خمینی خود در صحبتی که امسال بمناسبت ماه محرم کرد ، در پلمیک با مخالفان گفت : " اگر سلطنت برگردد نه سلطنت اسلامی خواهد بود ، آنطور که شما می‌خواهید . بلکه همان اوضاع سابق خواهد بود " .

با گسترش نفوذ جناح راست ، و تشدید تضاد درونی رژیم عناصری مانند بازرگان نیز فرصت نفس‌کشیدن پیدا کردند و دوباره بچرکت درآمدند . حرکتی که هنوز حلزون وار ادامه دارد .

در این شرایط بود که خمینی مانور تازه‌ای را آغاز کرد . کنار زدن جناح راست ، با در نظر گرفتن نفوذی که بهم زده بودند

(از درجه این نفوذ تنها این را بگوئیم که امروزه کاملا روشن است اکثریت مجلس خبرگان در دست آنها است . بهمین دلیل هم آن را عملا معلق کرده اند) ، مستقیما و بلاواسطه ممکن نبود . می‌بایست به مسائلی که آنها مطرح می‌کردند نیز پاسخی داده می‌شد . برای کنار زدن آنها ابتدا عقب‌نشینی سیاسی در مقابل آنها و خنثی کردن نفوذ سیاسی آنها از این طریق ، لازم بود . حزب توده قلع و قمع شد و پیام هشت ماده ای داده شد . منظور از پیام هشت ماده ای این بود که ما خود اجرای آنچه را که شما تبلیغ می‌کنید برعهده خواهیم گرفت : استقرار نظم بورژوازی ، آزادی و امنیت سرمایه . در تابلوی چهره‌های قدرتمند نیز تغییراتی داده شد . آیت‌الله گلپایگانی صرفحه اول روزنامه‌ها جای ثابتی در کنار منتظری پیدا کرد . خامنه‌ای که همه می‌دانستند بارفسنجانی مخالفت‌های اساسی دارد ، و ارتباطات نزدیکی با جناح راست و انجمن حجتیه بطور اخص دارد و مدتی بود که از مرکز صحنه سیاسی بکنار زده شده بود ، بار دیگر بصورت چهره‌ای فعال وارد صحنه شد . رفتن‌های در این رابطه گفت‌هرچه راکه ایشان بنویسند ، من چشم بسته امضاء خواهم کرد . نقش‌خامنه‌ای نقش بناپارت میان دو جناح بود . قلع و قمع حزب توده و جایجا کردن چهره‌های قدرتمند ، در حکم اولین تضمین عملی به هواداران جناح راست و بورژوازی ایران بود .

بعد از این تحولات ، حمله به جناح راست و انجمن حجتیه آغاز گشت . دفاتر آنها با شعار ، صد سال خیانت‌کردی از شاه حمایت‌کردی ، مورد حمله قرار گرفت . وزرای آنها در کابینه مورد انتقاد شدید قرار گرفتند ، و برخی از آنها کنار زده شدند . دفترهای آنها بسته شد . خمینی آنها را تهدید به قلع و قمع کرد . آنها نیز تمام جلسات و فعالیت‌های علنی خود را تعطیل کردند .

نتیجه این حملات نه نبودن جناح راست بلکه استقرار سازشی دوجانبه بود . سازشی که محتوای آن استقرار نظم بورژوازی در چارچوب رژیم پلائی است . انجام بسیاری از جزئیات این امر به خود سردمداران جناح راست سپرده شده است . مثلا آیت‌الله مانهی ، دادستان کل کشور ، و مسوول اجرای پیام هشت ماده ای در این زمینه نقش مهمی دارد . و ادامه این سازش‌تنها در صورت موفقیت این پروژه ممکن خواهد بود .

ولی از هم اکنون علانم ناآرامی‌های نوینی در درون هیات حاکم به چشم می‌خورد . مساله ای که باعث بروز آن شده مساله انتخابات آتی مجلس است . جناح حاکم ، با تجربه ای که از انتخابات مجلس خبرگان دارد ، خیال دارد کنترل انتخابات را محکم در دستان خویش بگیرد . و برای تحکیم قدرت ، از ورود هر گونه " عناصر نامطلوب " به مجلس آینده جلوگیری کند . در جناح راست نیز گرایشی در جهت مقاومت در مقابل این برنامه به چشم می‌خورد . اینکه امروز بازرگان علم " آزادی انتخابات " را بلند کرده و سروصدا برآه انداخته است ، انعکاسی از شکل‌گیری این روند است .

نتیجه انتخابات آتی ، آینده‌ای خواهد بود روشن‌کننده اوضاع ، که آتیه تحولات سیاسی را برای مدتی نشان خواهد داد . اگر جناح حاکم تاکنون توانسته باشد قابلیت خود را در تثبیت نظام سرمایه‌داری به بخش اعظم هیات حاکم ثابت کرده باشد ، و از این طریق توانسته باشد بخش اعظم آنها را بدنیاال خود بکشد ، در این صورت مخالفین را به‌مادگی کنار خواهد زد ، و کنترل مجلس آتی را کاملا و تماما در دست خواهد گرفت . در آن صورت با چشم انداز تثبیت موضعی اوضاع سیاسی و اقتصادی ، پایان دادن به جنگ ، و آغاز یک رونق موضعی و موفقی سرمایه‌داری روبه‌رو خواهیم بود . اگر بالعکس ، جناح حاکم تاکنون نتوانسته باشد هیچ‌چشم اندازی در زمینه تثبیت سرمایه‌داری ارائه کند ، و

جناح راست بتواند بخش قابل توجهی از هیات حاکم را بر علیه اوضاع موجود بسیج کند ، آن وقت جنگ بر سر انتخابات از تریبی مجلس خارج خواهد شد و به کوچه و خیابان (از نماز جمعه گرفته تا مقر نهضت آزادی در تخت طاووس) کشیده خواهد شد . در آن صورت می بایست منتظر تحولات عمیق سیاسی در آتیه نزدیک بود . این دو ، آلترنا تیو های اساسی هستند . البته امکان یک نازش دیگر و ادامه ، اوضاع بلاتکلیفی راه نمی توان از حالا کاملاً مردود دانست . ولی در هر صورت مسلم است اگر جناح حاکم نتواند قدرت مطلق خود را در مجلس بعدی برقرار کند ، چشم انداز تثبیت اوضاع بسیار بعید خواهد بود .

البته اینکه این روندها چگونه و تا کجا پیش بروند ، فعلاً روشن نیست . بستگی به بسیاری عوامل دارد . منجمه خط مشی ای که امیرالایمزم جهانی در زمینه مالی و اقتصادی در قبال جمهوری اسلامی در پیش گیرد . ولی علیرغم ناروشتی ها باز کردن این بحث از هم اکنون ضروری است . چرا که مشاهده تضادها و تنش های موجود در رژیم جمهوری اسلامی به تفسیرات و نتیجه گیری های غلط و بسیار خطرناکی انجامیده که می باید از هم اکنون به آنها پرداخت . مورد نظر ما ، مخصوصاً ، مباحث نشریه مجاهد در این زمینه است . البته روشن است که مساله تنها مجاهدین نیستند . نه تنها بخشی از " چپ " ایران هم اکنون از مجاهدین حمایت سیاسی کامل می کند ، بلکه در داخل بخش دیگر چپ ایران نیز این مساله دوباره و دوباره خود را مطرح کرده است و می کند . چندی پیش مقاله ای در نشریه مجاهد به چاپ رسید (شماره ۱۶۴) : تحت عنوان مرگ احتمالی خمینی . مقاله با آغاز از تضادها و تنش های درونی رژیم و ارگان های مختلف آن ، ضروری می بیند که اطلاعیه "مسوول نظامی سازمان" در ایران را پیرامون مرگ احتمالی خمینی چاپ نماید . به چند باز گفت از این مقاله توجه کنید :

" اما در هر صورت مرگ احتمالی و طبیعی خمینی آثار همه حاسه های در بردارد که پیشاپیش بایستی برای برخورد با آنها آماده بود . در غیر این صورت از حوادث عقب خواهیم ماند ... "

" ابتدا شما خودتان را تثبیت کرده اید . آلترنا تیبوتان را معرفی کرده اید ، اعتماد توده های مردم را بدست آورده اید ، نیرو - های رزمنده دارید ، سازمان دارید ، برای به عهده گرفتن نقش جانشینی آماده هستید ، و حالا این عامل هم بکمک می آید . "

" اما آنچه اکنون در مد نظر ماست اینست که همانطور که مرگ خمینی آسیب پذیری تور اختناق را کیفاً بالا می برد ، متقابلاً برای یک مقطع انگیزه و روحیه و آمادگی برای قیام را در توده های مردم نیز به اوج می رساند . "

" پس از مرگ (طبیعی) خمینی ، سازمان دادن قیام عمومی خلق وظیفه بلند رنک انقلاب می باشد ... "

" باید توجه کنیم که مرگ خمینی شرایط و فضائی را بوجود خواهد آورد که طبعاً سایر جریانات بویژه نیروهای وابسته و دست نشانده را نیز فعال می کند . حال اگر چه بطور استراتژیک هیچ نیروی یارای ایستادگی در برابر آلترنا تیبود مکرراتیک - انقلابی (منظور ما هدین است) را نخواهد داشت اما مقدمات پس از مرگ (طبیعی) خمینی حاکمیت در یک مقطع بلاتکلیف است ... بسیاری که اکنون خارج از گوندنشته اند امکان جوالن می یابند . "

"سهر حال مساله ای اساسی نحوه پر کردن خلاء فوق الذکر بایک حاکمیت انقلابی - دموکراتیک و جلوگیری از هرگونه یلغار ضد انقلابی و یورش تمام یلات دست نشانده و وابسته بر علیه حاکمیت ملی و مردمی در میهنمان می باشد که بی توجهی به آن ممکن است راه پیروزی را طولانی کند . "

روشن است مساله اصلی که در مرکز بحث های مجاهد قرار دارد ، امکان بیرون زدن حاد تضادهای درون رژیم است ، بطوری که دیگر قبال کنترل برای آنها نباشد . و اگر چه مجاهدین مساله را مستقیماً در رابطه با مرگ خمینی مطرح کرده است ، باید گفت این دو مساله را رابطه جدائی ناپذیر

ولاینفکی با هم ندارند . اینکه آیا واقعاً تضادهای درونی رژیم روبه حدت می رود یا روبه خاموشی ، بر اساس تحلیل مشخصی این تضادها بر مبنای شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی ایران قابل بررسی است و نه در رابطه با مرگ یا زندگانی خمینی . تأثیر این دومی تنها می تواند به صورت یک عامل فرعی وارد تحلیل شود ، نه اینکه بنیاداً بر تحلیل قرار گیرد .

باید در نظر گرفتن این نکته ، باید گفت که کوچکترین درکی از توازن قوای اجتماعی و سیاسی موجود در ایران ، در مقالات مجاهدین دیده نمی شود . و بطور بالا تنها مشتی است نمونه خروار . و کوچکترین درکی از ماهیت واقعی تضادها و تنش های که امروز در هیات حاکمه مشاهده می گردد و اوضاع سیاسی فعلی نیز به همین . حتی اگر بحران سیاسی درونی رژیم به حادترین شرایط ممکن و گشایش سیاسی در اوضاع نیز برسد ، باز باید به نکات زیر توجه کرد :

۱ - به دلایلی که در ابتدای مقاله توضیح داده شد ، زحمتگشان ایران در حال حاضر در شرایط دل سردی و رکود از یک سو و اغتشاش و ناروشتی فکری و سیاسی از سوی دیگر به رمی برند . چشم انداز سیاسی و روشنی در مقابل خود ندارند .

۲ - حتی از نظر صرفاً سیاسی توازن قوا به هیچ روبه سودا نقلد بیان نیست . و اپوزیسیون سلطنت طلب و لیبرال در حال حاضر از جنبه سیاسی قابل توجهی در مملکت برخوردار است . و در چنین شرایطی توقعات کورکورانه نیروهای انقلابی و استراتژی بلانکیستی تنها می تواند تا شایسته باشد . مسلماً با استقبال زیادی مواجه نخواهد شد .

۳ - از نظر نظامی نیز حاد شدن تضادهای درونی رژیم ، حتی تا شدیدترین درجه ممکن ، به معنای از هم پاشی نظامی نخواهد بود و مقایسه با انقلاب بهمن ، امروز کاملاً بی مورد است . نه تنها جناح راست هم اکنون در حال سازمان دادن و بسیج پایه های خود حول آلترنا تیبو نوینی است (آلترنا تیبو که توده های بسیاری هم اکنون به شکل آلترنا تیبو واقعی به آن می نگرند) ، بلکه جناح راست در حقیقت ، اگر تضادهای رژیم به آن حد حاد شوند ، مستقیماً دست در دست با اپوزیسیون سلطنت طلب و لیبرال و در نتیجه سران و رهبران ارتش کار خواهد کرد . و امروز از نظر سیاسی و ایدئولوژیک زمینه بسیج فعال بخش عمده ای از پرسنل ارتش حول آلترنا تیبو سلطنت طلب - لیبرال وجود دارد . متکی که بر سر راه این کار موجود است سیاسی نیست ، بلکه عملی است . ولی در صورت حاد شدن آنچنانی تضادهای رژیم ، مشکلات عملی نیز مسلماً بر طرف خواهد شد .

به این ترتیب ، حتی در شرایط گشایش سیاسی ضد انقلاب نه تنها از توازن قوای سیاسی نسبتاً مطلوب بلکه از قدرت نظامی قابل توجهی نیز برخوردار خواهد بود . گشایش سیاسی هیچگاه در خلا صورت نمی گیرد . مخصوصاً در شرایط امروز ایران که آلترنا تیبو سیاسی بورژوازی در هر صورت موجود است .

پس واضح است حتی در آن شرایط نیز نبردهای سیاسی ای که نیروهای انقلابی در پیش دارند ، برای مدتی طولانی نبردی سیاسی خواهد بود . نبرد برای آگاهی و تشکل مستقل پرولتاریا . آگاهی که بعلمت اشتباهات مهلک چپ (و تشکلات درونی آن) هم اکنون سخت مغشوش و بی شکل است . البته واضح است که توازن قوای مطلوب موجود برای ضد انقلاب برای مدت زیادی دوام نخواهد یافت . آنها نیز بزودی ماهیت خود را با زبرملا خواهند کرد . ولی چپ تنها زمانی خواهد توانست از آن اوضاع بهره جوید که از ابتدا بر اساس برنامه ای کاملاً روشن ، مبتنی بر نبرد سیاسی برای دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه خود را به پیش برد . دنباله روی از هذیان های نشریه مجاهد آخرین ضربه مهلک بر پیکر چپ خواهد بود .

به هر طریق ، اینکه اوضاع در کدام یک از دو مسیر فوق پیش روند ، همان طور که گفتیم از پیش معلوم نیست . ولی وظیفه مرکزی کاملاً روشن است . متمرکز کردن تمام امکانات موجود برای رفتن به درون پرولتاریا . نبرد برای آگاهی - و تشکل پرولتاریا . و این بار نه در حرفه و واقعاً در عمل